

مأموریت‌های مشکوک

در سرزمین‌های مقدس

(۳)



حسن السعید / علی اصغر قائدان

روحیات طبیعی و سنت‌های مرسوم و شناخت آیین‌های دینی؛ مانند حج و نقش این شعائر در زندگی مردم آنجا بوده است.^۱

در این راستا، در دو قسمت پیشین، به نتیجه‌ای رسیدیم که خلاصه‌اش این است:

در پایان قرن هفدهم و آغاز قرن هیجدهم، آگاهی‌هایی اساسی، دربارهٔ شبه جزیرهٔ العرب، به ویژه دو شهر مقدس و نیز یمن و چادرنشینان، برای غربی‌ها، در حدّ زیادی فراهم شد. آنچه مسلم است «دی فارتیما» به تنهایی تا این دوران تنها راهنما است، اما دیگران، جز مراقبان و نگهبانانی اتفاقی نبودند.

یهودیان و مسیحیان، به شکل ناشناس، با پوشش عربی و با نام‌های اسلامی!

با افزایش قدرت اروپا و ناتوانی جهان اسلام در قرون اخیر، خیزش و موجی از تلاش‌های پیدا و آشکار برضدّ عرب‌ها و آنچه از جزیرهٔ العرب می‌آمد، جریان یافت و آن خیزش و موج، تلاش‌های واقعی ناشی از ارزش‌ها و تصوّرات سیاسی و استراتژیکی را پنهان کرد و سرانجام در زمانی چهره‌اش را نمایاند که این همت اروپاییان، در توجه به شناخت امکنهٔ مقدس، کوششی برای مراقبت از سنگربندی‌ها و استحکامات در آن شهرها، شناخت ساکنان و



از قرن هیجدهم، در تاریخ مراقبت و نظارت در خصوص شبه جزیره العرب، چیزی آشکار شد که می‌توان آن را مراقبت واقعی نامید. همان مراقبتی که پیر طریق جهانگردی، «نیبور» [۱۷۳۳- ۱۸۱۵ م] در سفر استکشافی خود بنیان نهاد، و چهار دوست همراهش، در سال ۱۷۶۱ م، آغاز کردند (بنا به مأموریت ویژه‌ای از جانب فردریک پنجم، پادشاه دانمارک) و این حرکت با ویژگی بزرگش، با اتفاقات شگفتی روبه‌رو شد که می‌توانست به نابودی و هلاک آنان منجر شود. از نتایج این سفر اکتشافی، به جای ماندن اطلاعات مهم مربوط به شهرهای جزیره العرب و عراق و نیز ترسیم نقشه کاملی از یمن بود.^۲

آنچه از سفر اکتشافی «نیبور» مورد توجه ما است، اینکه او با چهار مرد همراهش، در حالی که خدمتگزار سوئدی آنان همراهشان بود، از سمت جنوب، در دریای سرخ به سوی جده، وارد دریا شده، در آنجا خانه‌ای اجاره کردند و در انتظار وزیدن بادهای موافق نشستند، تا سفرشان به جاهای دورتر را از سر بگیرند. آنان حدود شش هفته انتظار کشیدند. این انتظار، پیش از آغاز دوباره

سفر، در کشتی روبازی بود... و این بار، با دسته‌جات حاجیان، که در سفر از سوئیس همراهشان بودند، همراهی نکردند که آنان به مکه رسیده و وظیفه واجب حج را به جا آورده و سپس برگشتند.^۳

زمان زیادی از سفر جسورانه نیبور گذشته بود، اما به عللی که نمی‌دانیم، نتوانست به اماکن مقدس راه یابد. این عدم موفقیت زمانی بود که مدت زیادی از ماجراجویی جسورانه‌اش می‌گذشت؛ زمانی که از سرزمین‌های دست نیافتنی دور شد. این موضوع برای او شهرت فراوانی پدید آورد و مورخان، آن را نشانه‌ای متمایز شمرده‌اند که این نشانه‌ای ممتاز در تاریخ جهانگردی‌های اکتشافی غربی به جزیره العرب بود. علاوه بر این، به‌خصوص در آغاز قرن هفدهم، تلاش‌های فراوانی را برای شناخت مناطق ساحلی انجام داده بود. تحقیقاً کمپانی هند شرقی، نسبت به ذخیره و جمع‌آوری اطلاعات در مورد بنادر دریای سرخ و ارزش و اهمیت آنها، توجه زیادی داشت و تعدادی از مأموران خود را وادار به فراهم آوردن این اطلاعات ساخت. «الکس ژوزف

اوفینکتون» که در وصف جده و اهمیت آن بنادر کتاب نوشته، از جمله آنها بود. او این توصیف را در کتابش «رحله الی صورا» (سفری به صورا) [Avoyage Totosuratt منتشر ساخت.

او می‌گوید: همانا بندر اصلی در دریای سرخ به سلطان... باز می‌گردد و آن همان بندر مکه است. زمین‌های اطراف این دو شهر، هیچ‌گونه فایده‌ای حتی قابلیت سامان بخشی و به‌سازی نیز ندارند و گویی گرفتار غضب طبیعت شده‌اند و چنان از نعمت‌های خدا محروم‌اند که همه چیز در آنجا کمیاب است، مگر اینکه چیزی از خارج وارد شود....

بندر جده، با ارتباطات مستمر با هند و ایران و حبشه و بخش‌های دیگر جزیره‌العرب پر رونق و شکوفا می‌شود. اعراب کالاهای قهوه خود را به این بندر می‌آورند، تا ترک‌ها آن را خریداری کرده و به سویس منتقل کنند و به همین شکل، تمام زائران حج در هر سال، از اطراف جهان اسلام به این جا می‌آیند. در روزگار شریف سعد (۱۷۰۰ م) مردی انگلیسی به نام «ویلیام دانیال» و مرد دیگر فرانسوی که «شارل جاک بوسیه» نامیده

می‌شد، به جده رسیدند. این دو نفر توصیف روشنی از آنچه مشاهده کرده بودند، برجا گذاشتند. فرد نخست، شاهد عینی دشمنی و خصومتی بود که میان شریف بزرگ، سعید و پاشا نماینده سلطان در حجاز وجود داشت، اما مرد فرانسوی، در روز پنجم از کانون اول، (دسامبر) یعنی پس از رویداد تلخی که روزهای اندکی^۴ از آن را یادآوری کرده است به جده رسید.

ارزش مشاهدات و خاطرات باقی مانده آنان و دیگران، هر چه باشد، محققاً جهانگرد دانمارکی «نیبور» آن را با سکوتی واضح در تاریخ جهانگردی غربی در طول ده‌ها سال طولانی رها کرده شهرت و معروفیت نیبور و انتشار آوازه او، در گستره‌های مورد توجه شرق، با رشد حرکت روشنفکری فلسفی، در قرن هیجدهم همزمان شد.

پیش از آنکه قرن هیجدهم به پایان برسد، در مشرق اسلامی دو رویداد بزرگ، رخ داد، که در بعضی، آگاهی برانگیخت و در برخی دیگر، موجب اضطراب و دلهره، تا حد ترس و وحشت گردید. این دو حادثه، عبارت بودند از جنگ ناپلئون در مصر به سال ۱۷۹۸ م و





حادثه‌ای که آغاز مرحله شکست تمدن مشرق اسلامی را اعلان می‌کرد، که از جانب دولت‌های غربی پیشاهنگان استعماری آغاز شده بود.

رخداد دوم، در افزایش نیروی وهابیان، در قلب جزیره العرب جلوه گر شد. محمد علی پاشا برای وارد آوردن ضربه قوی تازه‌ای حرکت کرد، اینجا بود که غرب، برای گسترش تلاش خود در منطقه فرصت طلاییش را به دست آورد.^۵ دقیقاً در همان زمانی که اروپا در حال جنبش و خروش بود و حالت تهاجمی جنگهای ناپلئونی فروکش می‌کرد، این امر آشکار شد و گویی کشورهای عرب نیز در زیرمشت حرکت استبدادی مطلق قرار گرفتند. در ضمن همین سالهای جوش و خروش و هرج و مرج دو گردشگر و جهانگرد جدید، از این شهرهای صحرائی و مقدس^۶ عبور کردند. آنها درحالی که دو اسم اسلامی به خود می‌بستند، به اسلام تظاهر می‌کردند تا در پنهان سازی مأموریت سری خود توفیق یابند.

یهودی جاسوس

پس از گذشت چهل و شش سال از

سفر اکتشافی، و حدود سال ۱۸۰۷، مردی یهودی که اسپانیایی الاصل بود، به منطقه حجاز رسید. او نام و دودمانی عربی را با عنوان «علی بك العباسی» بر خود بست و مدعی شد که شریف مکه «الشریف غالب» او را به «خادم بیت الله الحرام» ملقب ساخته و با حسن استقبال با وی روبه‌رو شده و او را با خود در شستشوی کعبه مکرمه شریک ساخته است.

در مورد هویت این مرد، اختلاف فراوانی وجود دارد. «برینت» می‌گوید: ممکن است او مزدور فرانسویان یا پرتغالی‌ها یا چه بسا انگلیسی‌ها باشد و در این مورد، شخصی معتقد است که او جاسوس پادشاه مصر «محمد علی پاشا» بوده که برای حمله علیه وهابی‌ها خود را آماده می‌کرده است.

«علی بك العباسی» برای تلاش خود، حد و مرزی را قرار داد که آن تمایل و حرص و آز شدید در رسیدن به مال و ثروتی نزدیک و وابسته به اکتشاف مرزهای ساحلی بود. او اولین اروپایی است که بدون برانگیختن حساسیت مردم، توانست در آنان اثر بگذارد. ادعای دودمان عباسی داشتن و تأکید بر اینکه یکی از افراد وابسته به شریف مکه

است، راهی بود که به وسیله آن در دل‌های مردم وارد شد. او اینگونه به ادعا پرداخت تا به زیان مردم، در امورشان تجسس کند،^۷ چقدر داستان این «عباسی» و واقعیت تظاهرش به اسلام شگفت‌آور است؟ در پشت این ادعا و تظاهر سازی، چه انگیزه‌ها و اهدافی نهفته بود؟ برای روشن ساختن این موضوع، ناگزیر باید حرکتهای و فعالیت‌های این یهودی را بررسی کنیم تا سرنخ آن را به دست آوریم. او در سال ۱۸۰۶ م، به اسنکدریه رسید، در حالی که از سه سال پیش،^۸ وطن خود را به عزم شمال آفریقا ترک کرده بود؛ یعنی او در سال ۱۸۰۳ م، سفرهای اکتشافی خود را که شامل مغرب و طرابلس و قبرس و مصر و جزیره العرب، فلسطین، سوریه، ترکیه بود آغاز کرد و در سال ۱۸۰۷، سفرهایش پایان یافت. او پس از بازگشت به اروپا و استقرار در فرانسه، گزارش این سفرها را به زبان فرانسه، در کتابی دو جلدی گرد آورد.^۹

از زندگی مشروح و مفصل او چیز زیادی نمی‌دانیم؛ زیرا ابهامات زیادی آن را پوشانده است. آنچه درباره زندگی او مشهود است، اینکه او مردی دانشمند

و باهوش بوده و ارتباطات قابل توجهی با بسیاری از دانشمندان اروپا برقرار کرده است. اما او، ناگهان از انظار پنهان شد، و هیچ کس از علت پنهان شدنش پرسشی نکرد و این بدان جهت بود که کسان خاصی می‌دانستند او کجا رفته است؛ چنانکه «برینت» می‌گوید:

او به سوی دریای سرخ، به سفری دریایی اقدام کرد و از آنجا به جدّه رفت و قصد داشت که به سوی مکه رود.^{۱۰}

در مقدمه چاپ جدید کتاب «رحلات علی بک» که در سال ۱۹۹۳ م جزو کتب ویژه انگلیسی، انتشار یافته و نویسنده‌اش «روبین بدویل» است، آمده:

«هیچ سیّاحی در جهان عرب، تصویر پیچیده‌ای، مانند تصویری که «علی بک» ارائه داده، فراهم نساخته است، چنانکه نگارش این تصویر، با روشی قاطعانه، آغاز می‌شود که نظیری ندارد. «علی بک» عملاً نوشتارش را با جملات ربطی کوتاهی به زبان عرب، آغاز می‌کند و پس از آن تصریح می‌کند که تصمیم به حرکت به





سوی مکه مکرمه برای انجام حج گرفت، تا نسبت به شهرهایی که به زودی از آنها می‌گذرد، شناختی به دست آورد. این هدف، برای رعایت مصلحت همان کشوری است که در پایان حج او به زودی، در آن ساکن خواهد شد.

... و این مملکت چنانکه به زودی خواهیم گفت، فرانسه است.

مأموریت خاص در مغرب

پس از این مقدمه مختصر، رسیدن او به طنجه در حزیران (یونیو) سال ۱۸۰۳ م توصیف شده است. او چنین مدعی است که نامش «علی بک عباسی» و از نسل هارون الرشید است و در شهر حلب اقامت دارد، اما «بدویل» می‌گوید:

«همانا داستان هویت کاملش، پیوسته در گنجۀ کتابخانه، شعبه اطلاعاتی ناشناخته‌ای مدفون است، یا اینکه برای ابد گم شده است.»

حقیقت این است که آگاهی درباره‌ی او اندک است و این تردید وجود دارد که جاسوس باشد. اولاً: برای اطلاعات اسپانیا کار می‌کند و از همانجا برای

اطلاعات ناپلئون. او از ریشه‌ای اسپانیایی است، در برشلونه در سال ۱۷۶۶ میلادی به دنیا آمده و به زبان عربی و دانش‌های (فیزیک و گیاه‌شناسی و زمین‌شناسی) را در دانشگاه فالنسیا فراگرفت و در سال ۱۸۰۱ م، همانند یک مکتشف در غرب آفریقا، خدمات خود را به شخصیت برجسته‌ای در حکومت اسپانیا تقدیم کرد. او در سال ۱۸۰۲ م طرحی برای کشف مناطق داخلی در آفریقا تقدیم کرد، از مسیر جنوب، و با عبور از جبال اطلس، و پس از یک سال، به تبکتور رسید، از لندن دیدار کرد و هنگام ورود به مغرب، در شکل و شمایل کامل یک عرب با دارایی و اطرافیان مشخص بود. تاریخ‌نویسانی که در نگارش سیره «علی بک» کوشش کرده‌اند، عقیده دارند که هزینه‌های سفرهای او، به حدی سنگین بوده است که کشور اسپانیا به تنهایی، قدرت و توان تحمل آن را نداشته و به همین سبب، احتمال می‌رود که او، همانند یک جاسوس، برای اداره اطلاعات ناپلئون نیز کار می‌کرده است. همان زمامدار فرانسوی که از زمان حمله و هجومش به مصر، در سال ۱۷۹۸ به بهره‌برداری از جهان اسلام، برای مصالح



نیافته‌اند. این مطلب می‌تواند گویای آن باشد که این یهودی، در حال انجام مأموریت‌های مهم سرّی بوده و مأموریت علمی بر عهده نداشته است. لذا اطلاعاتی که ثبت کرده و خاطراتی که فراهم آورده؛ به سازمان‌های اطلاعاتی استعماری راه یافته است.

یکی از دلایلی که این تحلیل را تقویت می‌کند، گفته «بدویل» در مقدمه است:

در پیروی از جستجو و کشف سفرهای علی بک، برای اسپانیا، هیچگونه فایده‌ای پس از مغرب وجود نداشته است. جز آنکه انتقالش با شعله‌ور شدن آتش جنگ فرانسه - روسیه، و آشکار شدن سیاست جدیدی برای ناپلئون، به هدف به دست آوردن دوستانی در ترکیه و ایران و مصر و... و حتی در مسقط، همزمان شده است.

«علی بک» ماه‌های اندکی را در طرابلس گذرانند، پس از آن به قبرس رفت و سپس متوجه مصر شد، همانجا که با محمد علی پاشا دیدار کرد. او در کانون اول (دسامبر) ۱۸۰۶ م، سفرش را به مکه مکرّمه، که پس از یک ماه به آنجا رسید،

فرانسه توجه داشته است. این امپراتور فرانسوی دستور داد، اکتشافی سری، در کناره‌های شمال آفریقا اجرا شود و نقشه‌های مختلفی را آماده ساخت، تا زمین‌های غنی زراعتی منطقه، مورد بهره برداری قرار گیرد. «علی بک» می‌گوید:

که در ضمن اقامتش در مغرب، دوست صمیمی سلطان مولای سلیمان شده است و او بیست تفنگ و یک بشکه باروت و یک چتر زیبا به او تقدیم داشته است و در برابر، سلطان نیز قرص نانی از تنور ویژه خود، به عنوان دوستی و برادری به او هدیه کرده است. مهمتر از این‌ها، سخن خود این جهانگرد است که:

«سلطان زمین‌های پهناوری به من هدیه کرد. این زمین‌ها به من بخشیده شد، تا در راه مصارفی که از من خواسته می‌شد، مصرف کنم. این علاوه بر دارایی‌های ویژه و شخصی‌ام بود.»

«علی بک» دو سال در مغرب زندگی کرد و توانست مطالب مشروح و دقیقی در مورد آن کشور، مناطق و ساکنانش ارائه کند. اما دانشمندان جدید متخصص در امور مغرب، در مراجع و منابع همزمان او هیچ اشاره‌ای در مورد او



آغاز کرد. او به عربستان رسید... ابتدا در مدینه، امیر این شهر با برخورد خوش و مهربانی از او استقبال کرد و گروه بزرگی از کارمنداناش را برای همراهی با او گماشت.^{۱۱}

او سپس در ۲۳ کانون دوم (ینایر) ۱۸۰۷ م به مکه وارد شد.

خود را از اشراف مسلمان نمایاند

به هر حال، این یهودی که در زی و لباس و ظواهر زندگی، از مسلمانان پیروی کرد و خود را «علی بک عباسی» نامید، موظف به انجام مأموریت مهمی، به ویژه از جانب حکومت فرانسه^{۱۲} بوده است. وقتی به سواحل عربی پای گذاشت و به کشورهای عربی رسید، جهانگرد یا دانشمند اسپانیایی نبود، بلکه مردی مسلمان و از اشراف بود...! زیرا برای خود، نامی جالب و نیا کانی ممتاز برگزیده بود؛ چنانکه «برینت» می گوید:

«برای اینکه به صداقت او به عنوان یک مسلمان شریف، یقین حاصل شود و شک و شبهه‌ها از ساحت شخصیت او برطرف گردد، خدمتگزاران خود را عادت داد، که سجاده و ویژه‌ای برای نزدیک به جایگاه امام و پشت سجاده

او بگذارند. وقتی علی بک به مکه رسید، شریف مکه به استقبالش آمد. اگر در باره بزرگی جایگاه او جای سؤال وجود داشت، اکنون با این مقدمات، دیگر این شبهه‌ها برطرف شده بود؛ زیرا «علی بک» زبان فرانسه و اسپانیایی و ایتالیایی را به خوبی می دانست، اما حرص و آزم شدیدی به سخن گفتن با زبان عربی داشت، آنهم به شکل فصیح و روان. و این همه شبهات پیرامون نسب، ریشه و دودمانش را برطرف می ساخت و اگر در این مورد، اندک شک وجود داشت، از جانب متصدی چاه زمزم بود، همان کسی که این آب مقدس را برای اشراف و بزرگان، تقدیم می کرد و آنچنانکه برینت می پندارد، زهر کشنده را با آن، در می آمیخت و زهر را در آب مقدس برای کسی که شک و شبهه پیرامون او وجود داشت جای می داد. وی نیز کار خویش را نسبت به علی بک اجرا کرد.

علی بک وارد مکه شد در حالی که عادات و رسوم تقلیدی را فرا گرفته بود، به او این اجازه داده شد که سوار بر شترش باشد؛ زیرا در اثنای سفر، آسیب دیده بود. هنگام ورودش به مکه، با بقیه

حجاج روی به کعبه آورد، در حالی که دو نفر از خدمتگزارانش از او حفاظت می‌کردند و بر حرکت و طواف کعبه یاری اش می‌دادند. «علی بک» در یادداشت‌هایش می‌نویسد:

«خدمتگزارانی که در داخل رواق مقدس، مرا محافظت می‌کردند و تا جایی که چشم کار می‌کرد، ادامه داشت و صحن باشکوه (معبد) و خانه مقدس خدا از نقطه اوجش، تا پایین‌ترین قسمتش با پارچه سیاه پوشیده شده و به وسیله حلقه‌هایی از مشعل‌ها در بر گرفته شده است. در انتهای وقت و آرامش شب، راهنمای ما کلماتی را القا کرد که گویی چیزی را که به او وحی شده می‌خواند همه این چیزها به شکل مؤثری درآمده که امکان ندارد هیچ‌گاه از حافظه‌ام محو گردد.»

علی‌رغم اینکه «علی بک» تحت تأثیر قرار می‌گیرد، اما همیشه در توصیفاتش در طول زمان اقامت خود، دقیق است. او همه رواق‌های محکم و قبه‌ها و میثنه‌های مساجد بزرگ را، توصیف می‌کرد و ما را از مکان‌های سنگفرش شده و جایگاه‌های دارای

ریگ و شن، باخبر می‌سازد و همه مکان‌هایی را که به پیروان هر مذهبی از مذاهب اختصاص دارد، مشخص می‌سازد، پس می‌گوید:

«مالکی‌ها اینجا، حنفی‌ها اینجا، و شافعی‌ها از هر سوی، و حنبلی‌ها که همان مؤسسان مذهب وهابی هستند، از سمتی دیگر...»

و به خاطر این توصیف علی بک از زائران، به او اجازه داده شده تا در ششستوی کعبه شرکت کند. علی بک، نخستین زائر حج است که به چنین کاری اقدام کرده است.^{۱۳} با توجه به همین مطلب است که «علی بک» دومین گردشگر خارجی است که از مکه توصیفی به غرب تقدیم می‌کند؛ یعنی پس از «ژوزف بیتتر» که مطلبی مفصل، پیرامون آن مسائل در کتابش - که در اواخر قرن هفدهم، تدوین کرده آورده است - این کتاب با عنوان «توصیف امانتدارانه از دین و اخلاق محمدی‌ها» تألیف شده است. اما علی بک با دقت و فراگیری بیشتری نسبت به او عمل کرده است. او مدینه و حرم شریف را به صورتی فراگیر توصیف و نقشه‌ها و شکل‌هایی را تقدیم می‌کند. مباحثش،





اوضاع مردمان و شرایط سیاسی و تجاری و بازارها و کالاها و کارهای مقدماتی و هنرها و دانشها و حیوانات و کشاورزی را در بر می‌گیرد و از همه اینها مهمتر، او نخستین کسی است که جایگاه واقعی مدینه را، مشخص و مرزبندی کرده است.^{۱۴}

شریف مکه آن چنانکه علی بک می‌بیند

علی بک با شریف غالب، روزی کنار هم بودند، علی بک در مورد او می‌نویسد:

«وی در دههٔ چهارم از عمرش بود؛ انسانی خودخواه و بی‌سواد،^{۱۵} اما با وجود بی‌سوادی‌اش، عقل و سیاستی قابل توجه داشت. او را برای نخستین بار در مجلسش، در حالی دیدم که برای قلیانی آتش روشن می‌کرد که از ترس و هابی‌ها پوشیده شده بود.»

بنابراین گزارش، این جهانگرد اروپایی (علی بک) چیزی غیر از نی قلیان، که از سوراخی در دیوار، به آتش قلیان متصل بود، و پشت سرش، در اتاق مجاور مجلس، قرار داشت، نمی‌دید.^{۱۶} علی بک در نقل خاطراتش در

مورد شریف مکه چنین می‌پندارد که انگلیسی‌ها، شریف مکه را بهترین دوست خود می‌دانند و به همین جهت، تجارت با هند به وسیلهٔ او را تشویق می‌کنند، چنانکه می‌گوید:

«همانا شریف مکه، کشتی‌هایش را فرستاد تا با مسقط و صوارة تجارت کنند.»^{۱۷}

او ادعا می‌کرد که مصوع و جزیره‌ای که ساکنانی ندارند، باید برگردند با اینکه این دو در ظاهر نسبت به سلطان کرنش می‌کردند. علی بک، به ذکر برخی از مأموریت‌های شریف غالب می‌پردازد و می‌نویسد:

«شریف مکه در حالی که بر دوش برخی پیروانش حمل می‌شد و خاندانش به همراه دیگر بزرگان، که رؤسای قبایل در کنارشان بودند، وارد شد. برخی از زائران تلاش می‌کردند که به آنها ملحق شوند، اما مأموران که آفریقایی بودند، آنان را از این کار جلوگیری می‌کردند و پراکنده ساختن آنان با کتک زدن افرادی صورت می‌گرفت که نافرمانی می‌کردند و من در فاصله‌ای دور از در مانده بودم. این فاصله به خاطر پرهیز

از آمیختگی با مردم بود و اینجا بود که مسؤول چاه زمزم مرادید و با دستش اشاره می‌کرد که جلوتر بروم و این کار، به دستور شریف مکه بود، اما من چگونه می‌توانستم از میان هزاران نفر مردمی که پیش رویم بودند، راهم را باز کنم؟ محافظان، شستن کعبه را با آب مقدس (آب زمزم) آغاز کردند و مردم این آب‌ها را در هوا می‌گرفتند. آنها دور از آنجا بودند و سهم خویش را از آب، با فریاد می‌خواستند. ظرف آب آشامیدنی به حضور آورده شد.

علی بک ظرفی را دریافت کرد و مقداری از آب آن را نوشید و بقیه را بر روی خود پاشید. این کار به خاطر آن بود که این آب، حامل برکت و رحمت خداوند است. با همه اینها، این آب با گلابی که بویی خوش داشت، مخلوط شده بود. پس از آن، علی بک به در رسید؛ زیرا مأموران آفریقای او را برای ورود کمک می‌کردند. در داخل کعبه، بسته‌هایی از قلم موهای پاک‌کننده را در اختیارش گذاشتند و او تمیز کردن زمین کعبه را آغاز کرد. شریف مکه نیز با شور و احساسی بزرگ، زمین کعبه را جارو می‌کرد، با اینکه زمین کعبه مانند تابلویی

از یخ، تمیز و درخشان بود. هنگامی که این مراسم به پایان رسید، شریف اعلان کرد که بر من منت گذاشته و به لقب «خادمیت‌الله الحرام»، یعنی خدمتگزار خانه محترم خدا مفتخرم ساخته است. و اینجا بود که تهنیت‌ها و تبریک‌های همه شرکت‌کنندگان را دریافت کردم.^{۱۸}

توصیف مناسک حج

او پس از این موارد، مسائل مفصل و مشروح دیگری در مورد مناسک حج ذکر می‌کند تا خوانندگانش در اروپا را آگاهی دهد. او می‌گوید:

چگونه از قلّه بلند کوه عرفات بالا رفته است. و عرفات جایی است که گفته می‌شود: آدم پس از یک جدایی طولانی، در آنجا با حوا مواجه گشته است، سپس یادآوری می‌کند که در آنجا بلندای کوه عرفات جایگاه مقدسی بوه که وهابیان در انهدام و ویرانی آن کوشیده‌اند.

سپس برای خوانندگانش در مورد رمی جمرات؛ یعنی پرتاب کردن سنگ‌ها، در منا سخن می‌گوید:

«همانا این سنگ، نماد خانه شیطان است. ساختمانی با شکل عجیب دارد





که گروه‌های بی شمار حاجیان سنگریزه‌ها و سنگ‌ها را به سوی آن پرتاب می‌کنند. شیطان موجودی حيله‌گر و کینه‌توز بود؛ به‌گونه‌ای که بر خانه‌اش نمی‌توان بیش از ۲۴ گام افزود و گذشته از این، پر است از سنگ‌های قطور، که باید از آنها بالا رفت تا آنجا را با سنگریزه مورد هدف قرار داد. سپس همه حاجیان برای تکمیل این نیایش به این کار دعوت شده‌اند تا پس از رسیدن به منا هر یک شخصاً آن را عملی سازند، بدین‌سان آشفتگی و هرج و مرج کم‌نظیر و در حدّ اعلی رخ می‌دهد، و اما من به تازگی و پس از یاری خدمتگزاران و دوستانم، کار پایان بخشیدن به این فریضه مقدس را انجام دادم، لیکن گرفتار دو جراحت در پای چپم شدم.»

ملاحظات وی درباره آنچه دیده بود، دقیق ولی خشک بود و اشارات پنهانی و توجهات استهزاء آمیز کم نداشت. مثلاً به نظر او زمین خارج از کعبه، همسطح زمین داخلی کعبه است، اما الآن، رسیدن به آن جز با به‌کاربردن نردبان و پلکان، امکان راه‌یابی به آن نیست. او می‌گوید:

«حقیقت این است که باید انسان فرض کند که حجرالأسود، قبلاً در جای دیگری، غیر از جایگاه فعلی‌اش قرار داشته است و این بدان جهت است که الآن جمره به اندازه دو گام، از سطح در کعبه پایین‌تر است. پس کفار چه بسا در اندیشه خود، می‌پنداشتند که حجرالأسود، اصلاً وجود نداشته، یا در زیرزمین قرار داشته است.»

آنگاه می‌افزاید:

«اما من، پیرامون این عهد الهی ارزشمند مقدس، چنین اعتقادی ندارم.»^{۱۹}

سپس مقایسه‌ها و اندازه حجرالأسود را ذکر کرده و می‌نویسد:

«معتقد است که جبرئیل حجرالأسود را از بهشت آورده است و این سنگ، شفاف و درخشان بوده و جبرئیل به ابراهیم خلیل علیه السلام تقدیم کرده است و چون زنی ناپاک آن را لمس کرده، به رنگ سیاه تبدیل شده است!»

سپس می‌گوید:

«در حقیقت این سنگ، از نوع سنگ بازالت معدنی است و با مقداری از بلورهای ریز نازک و درخشان احاطه

شده است، و این سنگ مقداری از انواع آلومینیوم را، با زمینه سیاه خود دارد که آن، سیاه، مرطوب و نم داری، مانند مخمل سیاه و ذغال است به استثنای یک برآمدگی که متمایل به سرخ است.»^{۲۰}

و نیاز به تأکید بر این مورد نیست که علی بک، یا «دومنیکو بادیا» برای ما، تأثیر و تأثر خود را با مناسک حج روشن نساخته است، چگونه ممکن است این کار را بکند در حالی که او، یک یهودی موظف به انجام مأموریت ویژه‌ای است؟! به همین جهت، در کارش به همین اکتفا کرده که مناسک حج و هر چیزی را که به چشم می‌بیند، به دقت توصیف کند... چیزی جز این نیست^{۲۱} که شاید این موضوع، در مقدمه مأموریت مهمی بوده که مأمور انجام آن شده است.

مشاهدات او از وهابیان

اگر از مأموریت سیاسی علی بک صرف نظر کنیم، او نخستین اروپایی است که گروه‌های وهابی را در مکه دیده و با آنها حج و عمره به جا آورده است؛ زیرا امیر سعود و ابونقطه، پیشاپیش حاجیان در حالی که چهل و پنج هزار نفر بودند و

علی بک همراه آنان بود،^{۲۲} به عرفات می‌آمدند. از مطالب جالبی که «علی بک عباسی» - همان کسی که کتابش مأخذ مهمی درباره مکه، برای غربی‌ها است - ذکر می‌کند، توصیف او درباره جمعی از صحرائشینان و وهابیان است که در سال ۱۸۰۷ م برای انجام حج به مکه آمدند و او به عنوان یک شاهد عینی،^{۲۳} آنان را توصیف می‌کند و تحقیقاً فرصتی برایش پیش آمد تا ارتش وهابی را هم ببیند، او در حالی در صبحگاه یکی از روزهای شباط (فوریه) سال ۱۸۰۷ م وارد مکه شد که جمع انبوهی از مردان را دید در حالی که تفنگ بر دوش دارند و شمشیرها را به کمر بسته‌اند^{۲۴} تقریباً برهنه هستند.

علی بک می‌گوید:

و خیلی سریع جمعی از مردان برهنه وارد شهر شدند، که چیزی جز جامه‌های کهنه نپوشیده بودند، که فقط عورت‌هایشان را می‌پوشاند، تعداد اندکی از آنان نیز علاوه بر آن جامه‌ها، چیزی بر روی شان‌هایشان انداخته بودند؛ چنانکه گروه دیگری از آنها کاملاً برهنه، اما همگی یا با تفنگ و یا با خنجر، مسلح بودند و آنگاه که چشم مردم به این برهنگان مسلح افتاد،





همگی به خانه‌ها گریختند و از دیده‌ها پنهان شدند. برخی از آنان با اینکه برهنه و مسلح به سر نیزه بودند، سوار بر اسب نیایش‌ها و جمله‌های دینی خود را با صدایی بلند و یک نواخت بدون هیچ خشوع، یا لفظی می‌خواندند، درحالی که کودکان مکه به دنبال هدایت و راهنمایی آنان بودند؛ زیرا افراد بزرگسال، از دیده‌ها محو شده بودند. آنان شروع به عبور و مرور در داخل بیت‌الحرام کردند. حجر الأسود را می‌بوسیدند، گویی جمع انبوه و متراکمی از زنبورها بودند.^{۲۵}

علی بک به این مطلب اشاره دارد که مردم، وقتی که این سیل مردان مسلح برهنه را دیدند، گریختند و خیابانها را برای آنان خلوت کردند و تمام خیابان با جمعیت آنان پر شد. وی می‌نویسد:

اما من در جای خود ماندم، سپس بر روی پشته‌ای بالا رفتم تا بتوانم به شکل بهتری ببینم. عبور ارتشی متشکل از پنج یا شش هزار مرد را تحت نظر داشتم. در حالی که پیشاپیش آنها سه یا چهار سوار حضور داشتند که سوار اسبها و شترها بودند و مانند قبلی‌ها سلاح در

دستشان بود، اما هیچ پرچم و یا طبلی یا هیچ اعلان و اشاره‌ای که پیروزی نظامی‌شان را اعلان کند، نداشتند و در ضمن حرکتشان برخی صداهایی آشکار می‌ساختند که دال بر حماسه دینی بود و دیگران برخی نیایش‌ها و شعارهای مذهبی را به شکلی بلند و هر کدام طبق روش خاص خود می‌خواندند.

اما شریف غالب، ضمن این مراسم، از کاخش که بر روی دامنه کوه برپا شده بود، وهایی‌ها را مشاهده می‌کرد پس از اینکه به سپاهیان از بردگان و ترک‌ها تفهیم کرد که پایگاه‌های خویش را ترک نکنند، هنگامی که این موج پیشتان از صحرا، شهر مکه را پاکسازی می‌کرد، او از آن، بدون وقوع حادثه قابل ذکری دور می‌شد.^{۲۶}

«علی بک» بعداً فهمید که آن حالت حماسی برافروخته‌ای که در وهاییان پدیدار گشته، به این علت بود که نیروی کوبنده خود را احساس کرده‌اند. او می‌گوید:

هنگام فرود آمدنش از عرفات توانسته است تمام نظامیان وهایی را ببیند که آنان را ۴۵ هزار رزمنده تخمین زدند.

تقریباً همهٔ اینها سوار شتر بودند. حدود هزار شتر برای حمل آب و خیمه‌ها و چوب برای برافروختن آتش و حمل گاه و علف، برای شتران رؤسایشان، همراهشان بود. در بخش آخر این نیروها، گروهی از سپاهیان بودند که پرچم‌هایی به رنگ‌های مختلف، بر روی نیزه‌هایشان حمل می‌کردند و او به حق نتیجه می‌گیرد که پس از دیدار نخست و دیدار این انبوه مردان مسلح برهنه که از هیچگونه تمدن و یا زندگی اجتماعی برخوردار نبودند و به زبانی وحشی سخن می‌گفتند، این دیدار موجب اندوه و ترس می‌گشت، با همهٔ اینها، برخی صفات و خصلت‌های ارزنده در میان آنها به چشم می‌خورد و آنها دزدی نمی‌کردند و با زور و حيله‌گری دست به غارت و چپاول نمی‌زدند، مگر آنگاه که یقین داشتند بر آن چه دست می‌یابند، متعلق به دشمنان یا کفار است! آنها قیمت هر چیزی را که خریداری می‌کردند، یا فرد هر خدمتی را که برایشان انجام می‌شد، از اموال و دارایی‌های مخصوص به خود می‌پرداختند، از پیشوایانشان اطاعتی کورکورانه داشتند و انواع رنج و بدبختی را تحمل می‌کردند و تا

دورترین آبادانی نیز از بزرگان خود پیروی می‌کردند.»^{۲۷}

علی‌رغم چنین برخوردهایی، علی بک هرگز سرگردانی و تحیر خود را فراموش نمی‌کند؛ زیرا اهالی مکه و بقیهٔ حاجی‌ها با برخی از نظریات مثبت او، نسبت به این تازه واردان موافق نبودند، اما او با این حال ذکر می‌کند که وهابی‌ها همهٔ مساجد را که مخصوص یاد و نام رسول خدا ﷺ و اهل بیتش بود، زیر و رو و ویران ساختند.

و سعود، حتی قبور دوستان خدا و اصحاب شایستهٔ رسول ﷺ و قهرمانان اسلام را که مورد احترام مردم بودند و حتی کاخ سلطان شریف را نیز خراب کرد و از این بناها و آثار جز ویرانه‌ها و تپه‌هایی، باقی نگذاشت،^{۲۸} اما در مدینهٔ منوره، علی بک دریافت که همهٔ زینت‌های داخل مرقد پیامبر ﷺ غارت و نابود شد. در خلال شماری از حملات سنگین به بار آمد، تا اینکه هیچ چیز از ذخائر زیبا باقی نماند.^{۲۹}

اما در امور دینی، تمام رسوم و برنامه‌های کهن لغو شد، همان رسومی که حاجیان، نسلی پس از نسلی، با اخلاص و نثار جان نسبت به آنها مقید بودند.





زیارت قبور ممنوع شد و در شهر جده نیروی جدیدی از پلیس ایجاد گردید که مسؤول یادآوری نمازهای پنجگانه به مردم و اجبار آنها بر ادای این نمازها بود. آنان پیکرهای برهنه داشتند و در دست هر یک از آنها عصای سخت و خشنی بود، آنان دستور داشتند که فریاد زنند و مردم را توبیخ کنند و به زور، شانه‌های مردم را بکشند، تا در نمازهای جماعت، در هر روز پنج بار شرکت کنند و مردانی مسلح، عهده دار حفاظت قبور اولیاءالله و بندگان شایسته او شدند و مردم را از ورود به مقبره‌ها^{۳۰} بازداشتند.

ژنرال بادیا در خدمت ناپلئون

این یهودی زیرک آزمند، تظاهر می‌کرد که امیر مکرّم و عالم محترم و حاجی پرهیزگار متین و... و در ظاهر یک عرب خالص و مسلمان واقعی است که هر سخنی بگوید، باطل نیست و هیچ کار و اشاره‌اش خطانیست. هیچکس در دیانت و شرافت و دودمانش تردید نمی‌کند!

این مرد عباسی، دانشمندی بود که در کیف‌هایش، ابزار گنج‌یابی و اندازه‌گیری وجود داشت. همه این ابزارها را در مکه و اطرافش به کار گرفت

و چنانکه گذشت در شرافت و بزرگواری به جایی رسید که هیچکس جز افراد اندکی از مسلمانان، به آن نمی‌رسد. این مقام بزرگ همان جارو کشی کعبه بود، اما ظاهراً تا آخر کار نتوانست ناشناخته بماند.^{۳۱}

هنگامی که علی بک، مکّه مکرّمه را در دوم آزار (مارس) ۱۸۰۷ م به سوی جده پشت سر گذاشت، و هنگامی که به قصد زیارت، به سوی مدینه منوره آمد و هابیان مانع او شدند^{۳۲} و هنگام کوشش برای ورود به مدینه دستگیر و متوقف گشت و برخی از لوازم و مجموعه‌هایش از میان رفت و پس از آن، مجبور به بازگشت به همانجا شد که آمده بود. اینگونه علی بک وقتی این خواری و رسوایی را دید، برای بازگشت به اروپا خود را آماده کرد.^{۳۳}

به یمن رفت و سپس به قاهره بازگشت. اما در آنجا مدّتی طولانی باقی نماند و تصمیم گرفت به اروپا بازگردد، لذا به سوریه و فلسطین رفت و چون ملّقب به حاجی شده بود، توانست به زیارت مسجدالاقصی برود، همانجا که پس از جنگ‌های صلیبی، هیچ غربی وارد آن نشده بود. از آنجا نیز توصیف دقیق و

نقشه‌هایی مفصل ارائه داده است و پس از قدس و دمشق، از استانبول دیدار کرد و به رومانی رسید. همانجا که سخنرانی‌اش در سال ۱۸۰۷ م ممنوع شد. این سفر از طریق جاده‌ای صورت گرفت که احداث آن تازه آغاز شده بود. هنگام بازگشت به فرانسه «ناپلئون» چندین مرتبه با او دیدار کرد و سپس به خدمت برادرش «ژوزف بناپارت» شتافت که پادشاه اسپانیا موقتاً او را به خدمت گرفته بود، همانجا که به نام «ژنرال بادیا» شناخته شد و در آن مرحله، کتابش را به ملک لوئیس هیجدهم هدیه کرد. در سال ۱۸۱۸ م در آرزوی رسیدن به تمبکتو، به همراه قافله‌های حاجیان متفرقی که از مکه مکرمه باز می‌گشتند، تصمیم گرفت به خاور میانه بازگردد و ظاهراً تلاش اخیرش، تحت مراقبت جاسوس‌های انگلیس که در منطقه پراکنده بودند انجام شد. این مراقبت و نظارت جانشین رقابت شدید میان دو دولت استعماری برای تسلط بر مناطق نفوذ در شرق اسلامی بود. او در خلال بازگشتش به منطقه، دمشق را در سال ۱۸۱۸ م به قصد زیارت مکه برای بار دوم ترک کرد و در این مرحله، همانند یک فرد عرب، میان

خویشاوندان عربش و مانند یک حاجی میان حجاج زندگی کرد. اما او، پس از پیمودن حدود صد میل، در مسیرش به سوی مکه در ماه آگوست همان سال، فوت کرد.^{۳۴}

بر اساس یادداشت‌های انگلیسی، فوت او به علت بیماری «دیزنتاریا» بود. اما یادداشت‌های فرانسوی تأکید می‌کنند که او از ناحیه انگلیسی‌ها با زهر کشته شد.^{۳۵} و چون مرگش مرموز بود، بحث و جدال بزرگی پیرامون این موضوع میان انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها از قرن نوزدهم در گرفت.^{۳۶}

آیا علت مرگش، بر حسب گزارش انگلیسی، گرفتاری او در چنگال بیماری ژُچار (دیزنتاریا) بود؟

آیا چنین پیش آمد که یکی از حاجیانی که به زبان‌های مختلف مسلط بود، به نظرش رسید که این مرد باید ناشناخته بماند و واقعیتش پنهان باشد؟ یا اینکه علی بک به وسیله زهر به دست یکی از مأمورین اطلاعاتی انگلیس کشته شد! و این، بر حسب شایعه‌ای بود که پس از مرگش، انتشار یافت.

اگر چنین باشد، چرا این ترور سه سال پس از پایان جنگ، صورت گرفت!





مرد پیچیده

به هر حال، علی بک در خاک رفت و دانش و شخصیت مغرور و متکبرش، سودی برایش نداشت. گفته شده، در میان لباس هایش صلیبی یافتند، اما کتابش که چهار سال پیش از فوتش انتشار یافت و نظریات ضد و نقیضی که مردم، پیرامون شخصیت و اخلاق و مقاصد و باورهایش برای یکدیگر نقل می‌کردند، پس از فوتش زنده شد که حکایت از هر یک از گوشه‌های پیچیده این شخصیت دارند.^{۳۷}

با همه این‌ها، علی بک به تعبیر محقق انگلیسی «بیتر برینت» به صورت رازی باقی ماند. حال این پرسش مطرح است که وقتی وهابی‌ها جزیره عربی را با دست خود، به عقب می‌رانند، چه کاری می‌شود انجام داد؟ و چه می‌شود کرد؟ یا چه باید کرد؟ آنگاه که ناپلئون، نزدیک اهرام مصر، کارهای نظامی می‌کند! آیا هدفش از باقی ماندن در سرزمین‌های عرب انباشتن اطلاعات، نسبت به حرکت جدید اسلامی است؟ تا بتواند نقشه‌های آینده‌اش در خاور میانه را محقق کند؟ یا هدف و مأموریت مهم او نظارت بر سواحل دریای سرخ، به نفع کشتی‌های

فرانسوی بود که پاریس، در فرستادن این کشتی‌ها درنگ کرد، تا این کشتی‌ها، در آینده‌ای نزدیک در آب‌های آن دریا فرو روند و آیا کسی علم و آگاهی درستی دارد که اگر این مرد، مسلمانی واقعی یا یک مسیحی راستین بود، چه رخ می‌داد؟^{۳۸}

در رابطه با پرسش اخیر باید گفت: به یقین این مرد هرگز مسلمان نبوده است، اما در مورد مسیحی بودنش جای پرسش هست. برخلاف دین و آیین یهودی‌اش که ثابت شده است و شاید او یک ماسون بوده است، آنچه ما را به چنین نظریه‌ای می‌رساند، اظهار احساس کلی او نسبت به همه ادیان است و همین نکته برجسته‌ترین نکته مورد اتفاق از سوی فراماسون‌ها است که از پیروزی انقلاب فرانسه به نحو جدی، در این کشور شکوفا بودند و به ویژه در دوره ناپلئون بناپارت، که خود یکی از محصولات ماسونیت و نیز قربانی آن آیین بود! علی بک.... فرستاده بناپارت، به کشورهای عرب بود، چنانکه امین ریحانی می‌گوید:^{۳۹}

کار او جاسوسی به نفع فرانسه بود و خود او در مقدمه کتابش اعتراف کرده

است، برای منافع کشوری که در پایان کار، در آن، مستقر خواهد شد کار می‌کند.

درباره سفرهای مختلف، در میانه و شرق جزیره عربی در سال ۱۸۷۳ م نوشته است:

نسبت به این مرد مرموز، حقیقت هر چه باشد، او نخستین فرد غربی است که لباس عربی پوشید و به زبان عربی سخن گفت و هر موقعی ضروری دید شمایل و اخلاق عربی در پیش گرفت. او بدین‌گونه پیشوا و راهنمای بسیاری از اروپاییان گردید که در دو قرن گذشته کوشیدند، راه و روش او را طی کنند. در این مورد بعضی گمان می‌کنند که این کار، چیزی جز صرف استتار، یا انجام یک کار احتیاطی نیست ولی برخی نیز معتقدند که این با توجه به روشهای بهتر بر اساس شرایط و محیط زمانی خود بازتاب طبیعی کار است، اما در این جا کسانی نیز گمان دارند، این نقش به روشنی به کشف حقیقت منجر شده است، همانا این شخصیت‌ها باطن خود را آشکار ساخته و گویی به طبیعت خود باز می‌گشتند.^{۴۰}

«اکنون وقت آن رسیده که این جای خالی موجود در نقشه آسیا را پر کنیم و این همان هدفی است که علی‌رغم هر خطری، برایش می‌کوشیم، پس یا این زمین گسترده برابرمان، قبرمان خواهد شد و یا ما از پهنای گسترده این زمینها خواهیم گذشت.»

او در حقیقت، رؤیای مسافران اکتشافی را که پیش از او بوده‌اند و هدفهای آنان را که پس از او می‌آیند^{۴۱} خلاصه می‌کند، هیچ‌کس مانند فردی مطلع، نمی‌تواند آگاهت کند.

تجدید چاپ سفرنامه

اکنون باید به این مطلب اشاره کنیم که سفرنامه علی بک، بحث و جدالی برانگیخت. این کتاب در سال ۱۸۱۶ م تحت عنوان: «مسافرت‌های علی بک در مغرب، طرابلس، قبرس، مصر، جزیره عربی، سوریه و ترکیه میان سال‌های ۱۸۰۳ - ۱۸۰۷ م^{۴۲} به زبان انگلیسی چاپ شد و بر پشت جلد آن، تصویر «علی بک عباسی» با شمایل اسلامی دیده می‌شد.

حدود نیم قرن، جهانگردی یهودی و انگلیسی به نام «ولیم بلغریف» از آنچه دیگران پنهان کرده‌اند، پرده برداشته است. آنجا که در مشاهدات شخصیتش،





این سفرنامه در سال ۱۹۹۳ در لندن تجدید چاپ گشت. نرخ این کتاب به خاطر کمیاب بودن و اهمیت موضوع، بسیار بالا بود، به ویژه در آغاز قرن بیستم، امین ریحانی رنج و زحمت خود را برای دستیابی به یک نسخه از آن چنین بازگو می کند:

«یکی از نویسندگان، در روزنامه ها، اعلامیه ای منتشر ساخت تا کسی را پیدا کند که نسخه ای از این کتاب را داشته باشد و از او خریداری کند. اگر پیدا می شد... فقط قیمت آن بیست لیره انگلیسی بود!»

سیتزن یا حاج موسی

اماگردشگر دوم، که عهده دار انجام مأموریتی نظیر کار قبلی شد، مردی آلمانی به نام «الریخ سیتزن» بود. البته آگاهی های ما درباره او، بسیار اندک و به نظر ما در کمترین حد و اندازه است. منابع و مآخذ در مورد او، حتی به عدد انگلستان یک دست نمی رسد و حتی همین منابع اندک، بسیار با اختصار از او یاد می کنند. دکتر عبدالرحمن بدوی، او را چنین می شناساند که:

«مستشرق و گردشگری آلمانی است».

و به همین علت او را ضمن فرهنگ مشهور مستشرقین آورده است.^{۴۳} او در سال ۱۷۶۷م متولد شد و بسیاری از مسائل مربوط به دوران رشد و زندگی اش را نمی دانیم، آنچه درباره او می دانیم این است:

بیست سال را گذراند در حالی که درس می گفت و برای سفرش به شرق، آماده می شد. در سال ۱۸۰۵م به سوریه آمد و چند سالی در آنجا ماند و درباره سفرش، کتاب ارزشمندی به زبان آلمانی^{۴۴} نوشت. در سال ۱۸۰۷ به مصر آمد و مدت دو سال در آنجا اقامت گزید، در حالی که لباس مخصوص اسلامی می پوشید،^{۴۵} و در ۱۸۰۲م با مستشرق اطریشی «هامر پورگشتال» در استانبول [۱۷۷۴ - ۱۸۵۶م] آشنا شد. پس از این آشنایی، میان آن دو، نامه هایی مبادله شد، سیتزن آنچه را در سفرهایش، به سوریه و فلسطین، سمت شرق اردن و کشورهای عرب و مصر سفلی و فیوم می دید، برای هامر توصیف می کرد و در مصر، نقشه های عربی و آثار کهن مصری را جمع آوری کرد و این نقشه ها را برای کتابخانه دوقی در گوتا جمع کرد.^{۴۶} او با لباس درویشی به نام «حاج موسی» به

حجاز مسافرت کرد و در سال ۱۸۱۰، برای زیارت حج وارد مکه شد. در آنجا با امیر سعود روبه‌روگشت. او نسبت به مسلمانی و ظاهر او، دچار شک و تردید شد، اما بزرگ وهابی‌ها در آن روز این گشت و گذار عالم‌فرنگی را مانع نشد^{۴۷} و نمی‌دانیم رمز این سهل‌گیری او چیست؟ با اینکه در امور اسلامی آنان تردید وجود دارد، این تسامح در قبال سختگیری شناخته شده آنان با برخی از مسلمین، باعث شک و تردید است. گروهی از وارد ساختن تهمت (شُرک) به مسلمانان، با علت و بی‌علت، هرگز کوتاهی نمی‌ورزند؟!۴۸

به هر حال این سیتزن بیچاره، چنانکه برینت او را توصیف می‌کند، همان شخصیت امیدوار به آینده است که خرافات و حرص و آز او را، پیش از آنکه بتواند کار باارزشی انجام دهد، از میان برد، پس در این زمان، در حال گذر از این گردشگاه پنهان‌ور به شبه جزیره عربی، سفر کرده بود و در میان شهرهای عربی کهن، که به صورت ویرانه‌ها و تل و پشته‌ها، همانند سرزمینی متروک درآمده بود، گردش کرد. او اسلام‌رادین خود اعلام کرد و حج واجب را در مکه انجام داد.^{۴۸}

در تابستان سال ۱۸۱۰ سیتزن، قصد یمن کرد و در آنجا به گردش پرداخت و بر تصاویری دست یافت که نیبور در نزدیکی شهر حمیریه ذمار، به آن اشاره کرده بود، پس کتاب‌های عربی جنوبی کهن را نسخه برداری کرد، آنها عبارت بودند از پنج قطعه کوچک،^{۴۹} او در نامه‌هایش برای مستشرق‌ها، از جنوب جزیره العرب، دربارهٔ بربرها سخن گفت و نقشه‌هایی از جنوب شبه جزیره و صحرای سینا برای او فرستاد و از مردانی که با آنان دیدار کرده بود سخن می‌گفت. او با شیخ عبدالرحمان جبرتی، [۱۷۵۴ - ۱۸۲۲م] ملاقات کرد و با مترجم فرانسوی «آسویلن چرویل» [۱۷۷۲ - ۱۸۲۲م] همان مترجمی که به او گفت:

«داستان‌های هزار و یک شب، در عصر جدید به وجود آمده».

و این همان چیزی است که برای هامر، فرصتی مهیا ساخت تا اولین کسی باشد که به موضع مشهور در کتاب «مروج الذهب» مسعودی، پیرامون این موضوع ارجاع دهد.^{۵۰}

قصد «سیتزن» این بود که از جزیره العرب به سوی خلیج فارس رفته و سپس





در خاورمیانه، سیاحت کند. او از عدن بازگشت و به سوی عراق رفت.^{۵۱} وقتی به مخارسید، مردم آنجا عقیده داشتند که او جادوگر است. سپس او و کاروان همراهش، مخا را پشت سر نگذاشته بودند که او مخفی شد. کسی گفته است:

«اعراب، او را نزدیک شهر^{۵۲} تعز، کشتند، زیرا درکار و وضع او شک کردند، به ویژه به علت اینکه این عرب نمای آلمانی، در حالت ناشناختگی مانند علی بک متظاهر به تقوا و پرهیزکاری نبود.»^{۵۳}

کسی نیز می گوید:

«امام یمن، در صنعا دستور داد تا در غذایش زهر بریزند؛ زیرا امام یمن برای این اروپایی تنها، که هیچ کس او را همراهی نمی کرد، وزن و ارزشی قائل نبود و در اینجا بود که در سال ۱۸۱۱ م، از دنیا رفت.»^{۵۴}

هنگامی که لوازش را بررسی کردند، برخی گیاهان خشک و کیسه هایی که دانه های بذر و حشرات در آن نگهداری شده و برخی ابزارهای نجومی و دفترهای پر از نوشته های نامفهوم و تصویرها و نقشه هایی از مکان های دور و

مبلغ بی ارزش و اندکی از مال را در آن یافتند.^{۵۵} مفقود شدن سیتزن، اثر بدی در روحیه سیاحان گذاشت که به این سبب سال ها از جنوب کشورهای عربی، دوری گزیدند.^{۵۶}

«هوگارت» درباره او می گوید:

«سیتزن در اروپا گیاه شناس معروف و جزو دانشمندان فاضل بود، نظریات درستی، درباره اشیا و مردم داشت.»

هرکس کتاب هایش را درباره زمامداران سوریه و برخی گیاهان و صنایع در لبنان بخواند، بر این مطلب تأکیده کرده و اندوهگین می شود؛ زیرا کتاب ها و یادداشت هایش پس از مرگ او در یمن گم شد و ما از نظریات او درباره وهابی ها و امیر بزرگشان سعود، چنانکه ریحانی می گوید^{۵۷} محروم شدیم و باقی می ماند سفرهای «سیتزن» و خطر کردن های گسترده و متنوعش با تظاهر به اسلام و پوشیدن لباس در اویش و رفتن به مکه برای حج و سفرش به یمن، با صرف نظر از اقامتش در شام و از آنجا در مصر، همه اینها به عنوان یک سؤال، پیرامون یک حقیقت مهم باقی می ماند. هم آن مأموریتی که به این جوان واگذار شد و هم در حالی مرد که در اندیشه مأموریت خود غرق بود!

اسکاتلندی، امیری برای مدینه منوره

اینجا دو حادثه جوی دیگری نیز هستند که در دهه دوم قرن نوزدهم؛ یعنی پس از گذشت سال‌های اندکی از انجام حج توسط «علی بک عباسی» و «سیتزن» یا «حاج موسی»، از حجاز دیدار کردند. این دو عبارتند از «توماس کیث» اسکاتلندی و «ژئوفان فیئاتی» ایتالیایی. پس از آن، تعداد دیگری از اروپاییان جهانگرد از حجاز دیدن کرده‌اند و به خصوص در طی قرن نوزدهم، هنگام حمله خدیوی محمد علی پاشا به حجاز، که به دستور باب عالی در استانبول برای نجات حجاز از دست وهابی‌ها انجام گرفت. این حمله، زمینه‌ای شد برای ورود تعدادی از اروپایی‌ها به همراه لشکریان مصری به سرزمین‌های مقدس و زیارت مکه و مدینه. از جمله کسانی که چنین موقعیتی برایشان به وجود آمد «بورخارت» جهانگرد اروپایی و «توماس کیث» ماجراجوی اسکاتلندی بود.

«توماس کیث» یک خواجه از خواجه‌های بردگان فعال در ارتش محمد علی پاشا، به نام «ابراهیم آغا»^{۵۸} بود، برادرش طوسون جوان، پسر محمد علی پاشا، مانند پدر خود در امر دینش

سهل‌گرا بود و در امور سیاسی و غیرسیاسی به تساهل عمل می‌کرد و به ویژه به اروپایی‌ها متمایل بود و استفاده از دانش‌ها و اختراعات آنان را دوست می‌داشت و از ارتش مصر، افراد بی‌باک و کسانی را که به دنبال نان بودند^{۵۹} به خود ملحق ساخت.

«توماس کیث» به ابراهیم آغا نوشت که در هجوم طوسون، پسر محمد علی پاشا در سال ۱۸۱۲ م، علیه مدینه منوره شرکت کند. به گفته هوگارت، او نخستین کسی بود که وارد مدینه شد و بدین سان خود را درگیر انجام یک وظیفه شگفت‌انگیز ساخت.^{۶۰} این کار وظیفه یک زمامدار نظامی در مدینه منوره بود.

ماجراجوی دیگر از ایتالیا، که نامش حاج محمد بود

این ماجراجوی ایتالیایی، پس از سرگردانی و ماجراجویی‌های مختلف، در سال ۱۸۱۴ م برای زیارت و حج، قیافه یک مرد مسلمان به نام «محمد» به خود گرفت و راهی مکه مکرمه شد. از سرنوشت او، مانند دوستش سیتزن، چیزی جز مطالبی اندک نمی‌دانیم و همه





آگاهی ما درباره او این است که در سال ۱۸۰۵ م در شهر خودش به اجبار به سربازی رفت و از ارتش گریخت و بعد دستگیر گردید و بار دیگر به ارتش بازگردانده شد و در آنجا به اتفاق سپاهیان دیگر، به آلبانی گریخت. پس نزدیکی از فرماندهان ترک مشغول کار شد و پس از آنکه تظاهر به اسلام کرد، به استانبول رفت و پس از ماجراجویی‌ها و فراز و نشیب‌های بسیار، در سال ۱۸۰۹ م عازم قاهره شد و به جرگه محافظان آلبانیایی پیوست و در میان محافظان ویژه خدیوی محمد علی پاشا سرجوخه شد و پس از این، در هجومی که برای سرکوبی شورش بردگان به مصر علیا انجام شد، شرکت کرد و نیروهایش در المطریه اردو زدند تا برای اجرای جنگ به فرماندهی طوسون پاشا، پسر محمد علی پاشا برای تنبیه وهابی‌هایی که حجاز را اشغال کرده بودند، آماده شوند. پس نیروها در سال ۱۸۱۱ م به دریا زدند و توانستند در ینبع فرود آیند و پس از یک جنگ که ژئوفانی یا «محمد» در آن شرکت فعال داشت، بر آن چیره شدند و پس از مدت زمانی وقتی پیروزی‌های محمد علی پاشا بر وهابی‌های حجاز را شنید، تصمیم

گرفت به نیروهای امدادگر آلبانیایی که در ۱۸۱۴ م. متوجه آنجا شده بودند ملحق شود. در اینجا فیناتی، در محاصره القنفذه و تسلط بر آن، شرکت کرد و هنگامی که وهابی‌ها به سختی آنجا را پس گرفتند، زخمی و بیمار شد و برای همین تصمیم به فرار از ارتش و رفتن به مکه گرفت و در آنجا اعمال حج را انجام داد و آنچه را ضمن حج دیده بود به تفصیل نگاشت.

او نوشت:

«چون از کامیابی‌ام در فرار خوشحال بودم، فکرم را متوجه این ساختم که خاطرات خود را بنویسم، به همین جهت درباره تمام آنچه که در مکه دیده بودم، دقت زیاد کردم، گرچه شهر مکه وسیع و زیبا نبود و چیزی داشت که ترس و سرگردانی روحی را بر می‌انگیخت و این سرگشتگی و تحیر، به ویژه هنگام ظهر آشکار می‌شد تا زمانی که همه چیز به نهایت آرامش و سکون می‌رسید. جز مؤذن که از فراز مئذنه مردم را به نماز فرا می‌خواند. روشن‌ترین چیزی که در این شهر جلب توجه می‌کرد ساختمان مقدس معروفی بود که در وسط آن قرار داشت.»^{۶۱}

«فیناتی» در توصیف خانه خدا
اینگونه می نویسد:

«بیت الحرام عبارت است از حیاط سنگفرش گسترده‌ای که درهای بسیار دارد و از همه سو به آن منتهی می‌شود، با راههای عبوری وسیع و گسترده. سقفش دارای ستون‌هایی است که به همه جای ساختمان احاطه یافته است. در وسط آن، ساختمانی است که کعبه خوانده می‌شود. دیوارهای این ساختمان (کعبه) از بیرون با پوششی از مخمل گران قیمت پوشیده شده که قسمت بالای آن، نوشته‌های عربی است که با طلا حاشیه‌دوزی شده است.»^{۶۲}

و سپس به ازدحام مردم در مکه و کثرت حاجیان، در آن اشاره کرده و می‌نویسد:

«... با این تجمّع انبوه، که در سال‌های اخیر، گاهی در فاصله‌های کوتاهی قطع می‌شد، به مکه رسیدیم، در زمانی که کاروان‌های بزرگ، یکی از آسیا و دیگری از آفریقا به مکه آمدند. تعداد واردین به مکه، در هر قافله، حدود چهل هزار نفر بود. میزان احترام و تقدیسی که برای بیت‌الحرام داشتند، در چهره آنان آشکار بود...»

در این جا بورتون (۱۸۲۰ - ۱۸۹۰م)^{۶۳} که فیناتی، در آخر سفرنامه‌اش، نوشته‌های او را منتشر ساخته، به این سخن تمسک می‌کند که:

«علی‌بک، تعداد حاجیانی را که در سال ۱۸۰۷م، در عرفات و قوف داشته‌اند، هشتاد هزار مرد و دو هزار زن و هزار کودک می‌داند. بورکهارت، گردشگر دیگر، در سال ۱۸۱۴م نیز آنها را هفتاد هزار نفر می‌شمارد.»

سپس بورتون می‌افزاید:

حاجیان هنگام زیارت، در سال ۱۸۳۵م^{۶۴} از پنجاه هزار نفر تجاوز نکرده‌اند.

فیناتی در باره مناسک حج در عرفات می‌گوید:

حاجیان هنگامی که به عرفات می‌روند، ناگزیر باید قربانی کنند. اگرچه یک بزه باشد و این کار را ثروتمند و نیازمند به نحو مساوی باید انجام دهند. در صورت نیاز، باید ثروتمند به فقیر کمک کند. پس محتاجان از همه کشورهای، پی‌درپی به مکه می‌آیند تا سهم خویش را از قربانی‌ها بستانند و پس از آنکه مناسک حج، به پایان رسید، همه





اسامی نزد نویسندگان ویژه‌ای که برای این کار معین شده، ثبت می‌گردد. اینجا است که حاجیان پراکنده شده و به مکان‌های خویش باز می‌گردند.

بورتون بر این سخن نیز تأکید می‌کند که:

این رسم و عادت، دیگر عملی نشد و مطلبی که گفته می‌شد شریف به همه کسانی که قدرت پرداخت مال درخواست شده را دارند و کسانی که احتیاج به راهنما برای رفتن به خانه محترم خدا داشتند، وجهی می‌داد،

دیگر تحقق نیافت. ۶۵

در زمانی که «ژئوفانی فیئاتی» اقدام به سفر زیارتی حج به سوی مکه کرد، جهانگرد مهم دیگری نیز وجود داشت که از جهانگردان قرن نوزدهم شمرده می‌شود که آوازه و شهرت او از همه بیشتر است. او در همان فصل حج، در مراسم شرکت می‌کند و چهره واقعی خود را زیر نام مستعار «شیخ ابراهیم» پنهان می‌سازد این همان جهانگرد سویسی، بورخارت است.

○ پانویشت‌ها:

۱. ر.ک. به: مقاله: «مردانی بر روی ریگ‌های عربستان» از استاد عبدالرحیم حسین، مجله العالم (لندن) شماره (۲۷۶): ۲۷ آیار (ص) ۱۹۸۹ میلادی - ۲۳ شوال ۱۴۰۹ هـ. ص ۵۰
۲. همان مرجع، ص ۵۱
۳. بیتر برینت: کشورهای عربی دور دست، ترجمه خالد أسعد عیسی و أحمد غسان سبانو، بیروت ۱۴۱۱ هـ. - ۱۹۹۱ م، ص ۸۵
۴. جعفر خلیلی، موسوعة العتبات المقدسه - بخش مکه، ج ۲، ص ۲۸۵ (ط ۲، بیروت، ۱۴۰۷ هـ. - ۱۹۸۷ م).
۵. مجله العالم، م. س.
۶. کشورهای دور دست عرب، م. س: ۹۸
۷. مجله العالم، م. س: ۵۱
۸. کشورهای دور دست عرب، م. س: ۹۸
۹. ر.ک. به: تحقیق موسوم به: «علی بك عباسی، جاسوس اسپانیایی‌ها و فرانسویان» سفرهای او تصوی دقیقی از جهان عرب بین ۱۸۰۳ و ۱۸۰۷، ارائه یافت در روزنامه الحیاة (چاپ لندن) - یکشنبه: ۲۶ ایلول (سپتامبر) ۱۹۹۳ م - ۱۰ ربیع الثانی ۱۴۱۴ هـ. ص ۱۷



۱۰. کشورهای دور دست عرب، م. س. ۹۸
۱۱. روزنامه الحیاة، م. س.
۱۲. فرهنگ عتبات مقدسه، م. س. ۲: ۲۵۹
۱۳. کشورهای دور دست عرب، م. س. ۹۹-۱۰۰
۱۴. روزنامه الحیاة، م. س.
۱۵. فرهنگ عتبات مقدسه، م. س. ج ۲، ص ۲۶۰
۱۶. امین ریحانی: «تاریخ نجد جدید» منتشر شده، ضمن اعمال عامله، ج ۵، ص ۷۸ (بیروت، ۱۹۸۰م).
۱۷. فرهنگ عتبات مقدسه، م. س. ج ۲، ص ۲۶۰
۱۸. کشورهای عرب دور دست، م. س. ص ۱۰۰
۱۹. مترجم - کتاب، در مورد این نکته چنین حاشیه زده‌اند: «انگیزه‌ای برای این فرض وجود ندارد؛ زیرا حجرالأسود، حتی وقتی که از جایگاه اصلیش دور شد و سپس به آنجا برگردانده شد که مسلماً پیوسته تا امروز چنین بوده است. همان کتاب ص ۱۰۱، پاورقی.
۲۰. کشورهای دور دست عرب، م. س. صص ۱۰۱-۱۰۲
۲۱. متأسفانه، برخی از اهل تحقیق را می‌یابیم که کوشش‌های امثال «علی بک» را با حسن ظن می‌نگرند و چنین توصیفش می‌کنند که این‌ها تلاش‌هایی علمی است (...!) عاری از هر انگیزه دیگری، فقط در خدمت علم و حقیقت است! و چنین احساسی را در فرهنگ «مستشرقین» با اجزاء سه گانه‌اش، لمس می‌کنیم، از تألیفات نجیب عقیقی!
۲۲. تاریخ نجد جدید، م. س. ص ۷۸
۲۳. فرهنگ عتبات مقدسه، م. س. ج ۲، ص ۲۶۰
۲۴. کشورهای عرب دور دست، م. س. ص ۱۰۲
۲۵. فرهنگ عتبات مقدسه، م. س.
۲۶. فرهنگ عتبات مقدسه، م. س.
۲۷. کشورهای دور دست عرب، م. س. ص ۱۰۳
۲۸. همان مرجع.
۲۹. همان مرجع، ص ۱۰۴
۳۰. همان مرجع.
۳۱. تاریخ نجد جدید، م. س.
۳۲. همان مرجع.
۳۳. کشورهای دور دست عرب، م. س.
۳۴. سرزمین‌های دور دست عرب، م. س. ص ۱۰۶
۳۵. روزنامه الحیاة، م. س.



۳۶. روزنامه الحیاة، ۱۳/۹/۱۹۹۳
۳۷. کشورهای دوردست عرب، م. س.
۳۸. همان مرجع، ص ۱۰۵
۳۹. تاریخ نجد جدید، م. س، ص ۷۸
۴۰. کشورهای دوردست عرب، م. س: ۱۰۵
۴۱. مجله العالم، م. س.
۴۲. Irosvels of Aly , bey in morcco, Tripoli , Cyprus , Eyprus , Eyspt , syricx , cord turkey. Between the years 1803 and 1807.
۴۳. ر. ک. به: موسوعه، ص ۲۲۶ (چاپ ۲، بیروت ۱۹۸۹م).
۴۴. تاریخ جدید نجد، م. س:، ص ۷۹
۴۵. فرهنگ «مستشرقین»: م. س:، ص ۲۲۶
۴۶. همان مرجع.
۴۷. تاریخ نجد جدید: م. س.
۴۸. کشورهای دوردست عرب، م. س، ص ۱۰۷
۴۹. نجیب عقیقی: (مستشرقین)، ج ۱، ص ۱۰۹۷ (چاپ ۱، قاهره، ۱۹۶۵).
۵۰. فرهنگ مستشرقین، م. س.
۵۱. تاریخ نجد جدید، م. س: ۷۹
۵۲. مستشرقین، م. س.
۵۳. تاریخ نجد جدید: ۸۰
۵۴. مستشرقین: م. س.
۵۵. کشورهای دوردست عرب: ۱۰۷
۵۶. مستشرقین: م. س.
۵۷. تاریخ نجد جدید، ص ۸۰
۵۸. فرهنگ عتبات مقدسه، م. س، ص ۲۴۰ (چاپ ۲، بیروت، ۱۴۰۷ هـ - ۱۹۸۷م).
۵۹. تاریخ نجد جدید، ص ۷۷
۶۰. فرهنگ عتبات مقدسه، م. س، ج ۳، ص ۲۴۱
۶۱. همان مرجع، ج ۲، ص ۲۶۱
۶۲. همان مرجع، ج ۲، ص ۲۶۲
۶۳. در حلقه‌های آینده، به اذن خدای بزرگ، درباره او، سخن خواهیم گفت.
۶۴. به کتابش: «برای ادای حج به سوی مدینه و مکه» مراجعه شود.
- Pil grinae to al - Medinah and Meccah [1855 - 1856].
۶۵. فرهنگ عتبات مقدسه، م. س، ۲: ۲۶۲.